

در اینها نبلا فاحرقت النصل ولم تحرق الخشب فان المطري لم يدرك هذه النار قال الموحنون واستمرت هذه النار مدة ظهورها
ناكل الاجار والجمال وتسير سير اذريعاني واد يكون مقداره في اربعة فراسخ وعرضه اربعة اميال وعمقه ثمانون نصف
وهي تجري على وجه الارض والصخر يذوب في سعة يشا الاوك فاذا اخمد سو بعد ان كان احمر ولم تنزل تجتمع من هذه النار الحما
اللزجة في آخر الوادي عن

عنه في آخر الوادي عن

الذکور بسید عظیم من الحجر

عنه في القاصی صدر الدین

بنی نساء فی سبیلہ بصری انهم راوه

۱۰۰
۱۰۱
۱۰۲
۱۰۳

النار

عزولک

مد و جلده

راول سال

۱۰ جداد و قتل خلیفه

۱۱ هر سیاست این کفا

علف

۱۲ در و اب نداشت و در مدرسه مستنصریه

در قتل اهل اسلام اینجته بود ...
خانهای چار پایان بجای خشت بکتابها بر آورده بودند و بغداد از انالی و موالی خالی افتاده بود و آتش برود
استیلا یافته دار الخلافه و اکثر اماکن مقامات و مقبره رصافه که مدفن خلفا بود و قصه برامه پاک بسوخته و موت
و قتل بطریق و باد بغداد افتاده و هم از ان زمان بساط خلافت خلفا عباسیه پیچیده شد لکن الخلق و الامرو له

الحکم والیه ترجیح در اثناء گفته بر بعض دیوارهای بغداد این شعر نوشته یافتند ان ترد عبرة فهذا بنوا

العباس دارت عليهم الدار ... است ...

اصحت مشیتة جاریة فی الوری بقدره ...

انکه در همین سال بعد از فرو نشستن این آتش بمسجد شریف نبوی ص سلم بعضی اسباب عادی آتش در گرفت تا بداند که

افعال حضرت رب عزت جل جلاله و ادراک حکمت آن مقدور بشر نیست و بندگان را در ان خبر شدیم و تقوی نیز

چاره فی لایسال عما یفعل و هم یسألون این آتش که بمسجد شریف فرود گرفته بظاهر غیر آن آتش است که در ...

سلطان قایمهای افتاده بجهان باشد و بنز این آتش غیر آن آتش است که در آخر زمان ظاهر گردد و مردم را بسو

محرشان براند و همراه شان بیوت و تیلونه بکند و ذکر است بیاید فصل نور و هم از انجمله است ظهور رافضیه و استیلا

یث من مکت نهار طلوع لعین بر جناب سحاب کرام دین اعظم فتن و اشد محج و موت سنن است و ارقطنی از فضیل

تت مرفوف زانی سجاف و در شبالی عوفه ز محمد بن ... بن الحسین از زینب یعنی بنت علی بن ابی طالب فاطمه بنت

رسول الله صلعم روایت کرده که فرمود آنحضرت صلعم علی علیه السلام را ای اباحسن قلوب و شیخو قلوب در جنت اند و بدرستی که تو
گمان میکنند که آنها دوست میدارند ترا خوار میدارند اسلام را است و در آن وقت میگفتند آنرا بیرون می روند از اسلام
چنانکه بیرون می رود تمهید

اینها را کارزار کن با
یری عن النبی صلعم

باستقصاء تمام بستر
خدا صلعم چیست علامت آنها

نفس در حلقه

یومی که
عاصم
ندین
ن در تو
سند حب ترا

سند حب ترا

یست که باشد

میخواستند قرآن را نتجاوز نمیکند در
بعد از ما قومی که احتمال کنند مروت را با شدند بر با خروج کنند و نشان این امر است که دشنام دهند ابو بکر و
عمر را و در لفظی از آنجا بگریختند که آنها را لقب است نام نبوده میشوند در فتنه شسته میشوند باین نام احتمال کنند
شیعه را به نیستن از شیعه ما و نشان این است که دشنام دهند ابو بکر و عمر را و روایت کرد احمد و ابو یعلی و طبرانی از ابن
عباس رضی الله عنهما مرفوعا که باشد در آخر زمان قومی که نام نهاده شوند و اینها را السلام را پس چون بشنید
شما آنها را بکشید که آنها مشبه اند و لفظ طبرانی با حسن زبان
ن که بودم نزد آنحضرت صلعم
و نزد آنحضرت علی بود پس گفت آنحضرت صلعم نزدیک است که باشد در است من قومی که احتمال کند حبال بیت را
انها را لقب بشد نامیده شوند در فتنه بکشید آنها را که آنها مشرک اند و نیز از طریق اهل بیت از علی رضی الله عنه مرفوعا
بچند طریق اخراج کرده که ظر شود در امت من در آخر زمان قومی که نامیده شود در فتنه رض کند اسلام را و روایت
کرد همیشه در ابن ابی عاصم و بهمان از وی کرم الله وجهه که فرمود و هلاک شود در اهل بیت دو فریق یکی محب مطر
دوم با بیت مغتری و در لفظی دوم و محب مطر که مدح کند مرا با آنچه نیست در من دوم مبغض مطر که حال شود و
کینه من برینکه بیتان کند بر من و رواه احمد فی مسنده بهذا لفظ و در روایتی چنین است دوست دار و مرا قومی
تا آنکه در آرد آنها را حب من در آتش و زنج و دشمن دار و مرا قومی تا آنکه در آرد در شمشیر من در آتش و زنج و در
در آینه است که بار خدا پا لعنت من بر مبغض

برای علی حسن ابی حسن این وقتی باشد که افراط کنند چنانچه افراط کردند نصاری در عیسی بن مریم پس پیشی کنند بر پیشی
 و اطاعت نمایند او را برای طلب نیا و فرمود کرم الله وجهه مفرق شو این امت بر بنفاد و ستمه فرقه بدترین اینها کسی
 است که اتحال کند حباب او...
 است اول این امت
 بلا و نبش کردن گورن
 و بستن تزیینات و شیراز دارن
 از چشم و ضمیر کردن با همه آسائین

بغیر
 اور
 و نذر اینها
 الله
 خدا علی کرم
 و ادنی صفا

و چه ایم
 وی کرم الله
 بود عن
 شده است
 ازان نیست

م که فاضل صالح
 و ندر مثل عمل ما و او
 ازان گذشته بعضی
 اورا رسول خدا صلعم تو و شیعه تو

وارو شوند بر من بر حوض سیراب شاداب سفید روی و دشمنان شتابیایند بر من حوض تشنه و سیاه رو و خواجه الطاهر
 فی الکبیر بسند ضعیف و روایت کرد حافظ جمال الدین نرندی ازان عباس رضی الله عنه که چون فرود آمد قوله تعالی ان الله
 امنوا و عملوا الصالحات اولئک ہم خیر البریه فرمود آنحضرت صلعم علی علیه السلام تو شیعه تو بیایند روز قیامت در حالیکه راستی مرضی اند
 و بیایند دشمنان تو دشمنان سیاه روی گفت دشمنان من کدام اند فرمود کسیکه تبرا کنند از تو و لعنت کنند ترا پس
 آن حضرت صلعم حال دشمنان...
 مدعنه بیان کرده و ازینجا معلوم شده که هر که بروی لاعن و مقبری نیست
 سد وجه نیز صفات و علامات شیعه خود را بر وجهی بیان کرده که بر هیچ
 مدعی ملتبس نمی ماند چه پیروی و ابن عساکر روایت کرده اند که نظر کرد علی بسومی قومی که بر دروازه وی بودند
 پس گفت ای قبری اینها چه کس اند گفت شیعه تو اند فرمود چیست مرا که نمی بینم در ایشان سیما شیعه گفت سیما شیطنت
 فرمود خالی شکر از گرسنگی خشک لب از تشنگی ناقوان چشمه از گریه و بصحت سیده است از وی کرم الله وجهه اینقول او که
 جمع نمیشود حب من و بغض ابی بکر و عمر در دل مومن و روایت کرد صاحب مطالب علییه از نوف بجالی که بیرون آمد امیر
 المؤمنین علی روزی بسومی سجد و رو برو اندند او را جنذب بن بصیر و ربیع بن خثیم و برادر زاده او بهام بن عباد
 بن خثیم بودند اینها از اصحاب است متعبدین پس رسید علی ایشان بسومی نفری و شتابی کردند آنها در استادن
 و سلام کردند بروی جواب سلام و فرمود کسیت این قوم گفتند مردمان اند از شیعه تو ای امیر المؤمنین پس گفت
 در حق ایشان شیعه و بود ای کس کسیت مرا که نمی بینم در شما سیما شیعه خود و حلیه اجبامی خود و قوم از حیا خاموس

خودش سلطان گردید و قات شاه جهان در سنه ۱۰۴۶ هجری بمیت سنی و یکسال بر تخت نشست و در احکام دین نسبت به پسر بسیار
بهتر بود رسم سجده در بار برانداخت و مسجد جامع دہلی که در حسن تعمیر بنابر مثل است بنا کرد و درین وقت در کلکته جماعتی دیگر
از تجار فرنگت بندر سیلی که قریب بالیدس واقع است رسیدند و در انگلستان حاضر پادشاه بود و در سنه ۱۰۴۶ هجری بمیت سنی
شجاع خلیف دوم شاه جهان در مقامات ہوگلا و ۱۱

پیشش ابوالمظفر علی الدین

ست ثواب میر محمد

رمانند در سنه ۱۰۴۶ هجری بمیت سنی

بانو بیگم ملقب بمتناز محل بنت

اخلف

محمد اورنگ زیب عالمگیر

صوبه

ن

و

پنج

شاه بن

ست ده ماه

عظیم الشان بن

راشوی بطمطراق

صوبه دار شاه دہلی در رسید و چون

نام با

بند

بیت

بنای بن

رست نه دهم منزل

بود با خود متفق گردید بعد التماس و التبی ۱۰۴۶ هجری بمیت سنی در ۱۹۹۹ هجری بمیت سنی کورث بنگالہ را ریاست

جدا گانه قرار دادند و در همان نزدیکی در کلکته طرح بنا قلعه بناه میر رس و همگان در سنه ۱۰۱۳ هجری بمیت سنی حکام قزاق مرشد قالی خان

را منافع مصالح تجارت دیدند و ستر تمدن و خود سر آمدند یعنی را بر رسم سه رتاج و فرخ سید پادشاه دہلی دست آورد

استدعای چهار امر کردند یکی ساخته شدن روپہ و اشرفی کپڑا و دوم عدم تماشای مال و مشایخ

و از ندره پروانه را بدارمی دستخطی افسر انگریزان کلکته موافق بود

خریدن سنی و بہت ترقی بجوانی کلکته فرخ سیرین ہمہ ستمد عاقبول کرد و وسیلہ با بنا برام برگردیدند بعدہ اعیان

دولت در سنه ۱۰۳۲ هجری بمیت سنی فرخ سیر را معدوم البھر کرده اول بحبس فرستادند سپر بستند شش سال و چہار ماہ و کسری

سلطنت کرده بجرسی و پنج سال و چند ماہ بگذشت و رفیع الشان اولی شاه عالم پادشاه را ہی من و منی شانیدند و

بعد از وی پیشش شمس الدین محمد ابو البرکات رفیع الدرجات را در سنه ۱۰۳۲ هجری بمیت سنی تاجی تاج دادند و بعدہ بر

کلاشن رفیع الدولہ محمد شاه جهان تاجی را در سال مذکور بجای وی منت نهادند و ہستہ ماہ و چند روز تاجی کرده

بمرکز سال گذشت آنحضرت ہر مدت ہفت ماہ از سال مذکور است کس پادشاه شد و فرخ سیر و رفیع الدرجات

و رفیع الدولہ بعدہ بوالفتح نامہ الدین محمد شاه پادشاه ولد خجستہ اختر جهان شاه بن نہ و نامہ بہ در را بعد و قات

رفیع الدوله لاکر که آبا و سلطان گرفتند تا در شاه بادشاه ایران در وقت وی آمده هندوستان استخراج کرد و در هندوستان
 و احمد شاه ابدالی هفت بار در هند آمد از آنجمله یکبار آمدن او بانادر شاه بود و بار دیگر هم در زمانه محمد شاه آمد و شکست
 بر گشت بعده محمد شاه بعد مکه است سی سال بعد چهل و شصت سال در گذشته بجای وی پسرش محمد
 محمد یوسف احمد شاه چهارم که ...
 و دوم یازدهم در سی و شش سال پسرش شاه بادشاه شد و در سی و ...

بجری اورامیل در ...
 کرده در سی و شش هجری آنجا
 جهاندار شاه بن شاه عالم چهارم در
 از زمانه او بوده مادرش ارشد ...

سلطنت کرده
 تانی
 شاهی
 ده سال در
 در هندوستان بوقت وی بوده در سی و ...

انگلیزین باشجاع الدوله در بلبه معرکه شمال آراسه در سی و هفتاد و نوب هردو شکست خوردند و سند دیوانه
 صوبه بنگاله بنام کمپنی نوشته شده از بوقت دولت نصاری درین ولایت ترقی روز افزون گرفت و این معرکه در سی و ...
 جبری واقع شد صوبه ال آباد که داخل بخت چهار لکه روپیه داشت و صوبه کوزه جهان آباد نیز همینقدر جمله ملک
 هشت لک و پیم هفت خراج بادشاه حواله ملا زمان شان گردید باقی صوبه او ده یک کروڑ و پنجاه لک و پیم و بنار که
 و نازم پیم پانزده لک و ...

صلح نامه بدستخط و مهر بمیان ...
 و او در این طرف شاه عالم پادشاه تفویض انگلیزین گردید و برای مصارف پادشاه بخت و چهار لک و پیم سالانه مقرر
 شد و در سی و ...
 زمان برای حکومت هندوستان ضوابط قوانین مقرر گردید و عدالت مقرر شد درین اثنا غلام قادر خان سپهسالار
 افتخار چشم پادشاه از نوک خنجر بر آورده دست ستم بر او لایتمو پیم دراز کرد و آنچه مال ضرر بدست توانست آورد بگر
 و بخوف مرسته طرف غوث گده شتافت بعد روانگی و مرسته آمده پادشاه را بدستور قدیم بر تخت اعلی نشاندند و
 زیر نو سکه و خطبه بنام وی خواندند این سکه تا سی و ... هجری در تمام ملک هندوستان با وجود عمل انگلیزی جاری بود
 در سی و ... و شاه تعاقب غلام قادر خان نمودند و در سی و ... هجری او را بدست آورده بهنرانی ...

...
 ...
 ...

رسایند اول برود چشم او بر آوردند و بعد گوش و بینی بریدند بعد دست و پایش از بیم جدا ساخته بدلی نکرند
 اما در شانزده درگذشت شاه عالم بچهارم سال زندان و بعد روز دوازدهم اجماعی بعد سلطنت چهل و نه سال اخیر عالم
 بان عالم شتافت ملقب بفرودس منزل شد و بجای وی پسرش ابو الفتح معین الدین محمد اکبر پادشاه ملقب باکبر ثانی بر تخت
 در ملی جلوه گردید و ولادت وی در سنه ۱۰۰۰

در سنه ۱۰۰۰ فرنگی
 در سنه ۱۰۰۰ فرنگی
 در سنه ۱۰۰۰ فرنگی
 در سنه ۱۰۰۰ فرنگی
 در سنه ۱۰۰۰ فرنگی
 در سنه ۱۰۰۰ فرنگی

رویه
 در ملی
 درگذشت از
 هم نماندان الامم
 سال قمریست و شانزده نفر از ایب

انجام کار مصالحه گردید و ری از ملک بفرنج سپردند بعد قوم پنداره با اتفاق پیشوا در چند ناگپور و هو لکر سرفا
 بردستند و شکست خورده ملک شامل معموله فرنگ گردید و در سنه ۱۰۰۰ بانظر محوین الی هو یال و امیر خان والی نو
 و غیره مصالحه شده عهد بها تحریر یافت و در سنه ۱۰۰۰ محاربه بر ملک واقع شد و چون پسر نوری تدوینان مجبور
 شده ملک تمام سپردند و در سنه ۱۰۰۰ بعد جدال قتال قلعه پرت پور بدست نفا آ . . . ۱۰۰۰ کار دولت فرنگ و نوق گرفت

و آمد و شد جهازات و خانی درین ملک ری گردید و روپه کبیری درین
 پنجاب پیش آمد و این ملک قوم سکبه منتشرع شده شامل معموله ایشان است و در سنه ۱۰۰۰ قلعه لاہور و شهرستان
 بخل نگر نری آمد و در سنه ۱۰۰۰ ملک بدخل گورینت آمد و در ماه می ۱۰۰۰ ساختمند فوج انگلیسی فرود داد و بعد فرو نشستن آتش این فتنه
 ۱۰۰۰ بسبب چند مملکت سبب از اجاره نریل است از یکپنی بجای خاص ملکه انگلند منتقل شد و در سنه ۱۰۰۰ لار و سیو بعد و لیسر کشو سبب مودر شد

اکنون این مملکت سبب قبضه نصرف نصاریست و اراجریات ایشان درینک چن چیزست یکی انتظام واک دوم دست
 طرق و شوارع بعید طویل بر وجه کمال سوم صفائی کوی و بزرگان و بدرو و باعی بلا و چهارم انتظام حکمیه بولیس و پنجم نو جداری پنجم اجراء
 که آنرا نوت خوانند ششم اجراء کارخانهای دارالضرب آرد و در میان چنید و جامه باقی و غیره و از اسبها و بیشتر هر کار و باس
 هفتم ایجاد مرکب خانی که مسافت بعیده در ازمنه قلیله طی میکند هشتم اجراء تار بوق در بر و بکر صنعت و مقلاتیسه تهم روشنی

بزد آتش می گزند گویا که آتش را از خانه های حیران نبی صلیم با وجود وقوع بعضی شراروی در آنها دور میکنند و نگاه میدارند
بعد اتمام این نامه مسجد را از خاکستر سوخته پاک کردند و از مقدم مسجد تا موخرش برای نماز جدا کردند و امیر مدینه با قضا
و عامه مسلمانان مدینه تا آنکه با زنان و کودکان نیز آنجا نماز کردند و تقوی سخاوت دند و در ارسال قاصد بحر مبارکت گشتند
و بر سلطان عرض فرمودند قاصد ...

همگی از لغو ...
بشد گردانید پس
آنها و یک کت بیار
حداختند بروجهی که تا امروز
بدرست

بنا
بجا
بخط
بقتیب
التقییافه
فی تحقیقه دا
امور و اقات سن
زنگی که جمال الدین وزیر

و میفرمایند زود در یاب مرا از شر این دوس
یافته است که بدان باید رسید سلطان مذکور بعد از آن ساعت در آخر شب بر و اصل حقیقه با بست نفر از خواص مجلس
سوار شده مصحوب موان کثیره متوجه مدینه با سکینه و در سه روز از شام به مدینه قدم آورده در مقام استخفا
آن دو ملعون آمد و معدنه تصدق و انعام و اکرام را حیل و وسیله حشو و خواص عوام سخت تا بر که زابل بلد حاضر
اند مالی عظیم حاصل او شد و درین میان هیچیک را ندید که بهیبت تا طبع آن بود و شایسته بود باشد
فرمود بعد از ایشان کسی دیگر باشد از اهل شهر که در نریا
مغربی که بصفت عفت و صلاح آرا سزد و بصحت صلوات انعام پیرا سزا اند و بصفت مستغولی اوقات برگز در مردم نیاید
حکم کرد تا ایشان را حاضر آوردند بهان بیستی که سرور انبیا صلعم نموده بود و یاقت پر سید منزل شاکب است گفتند
در رباطی که قریب حجره شریفیه است و آن مکان الآن در قبل غریبی حجره است خراب فراده و شبانکی از وی در دیوار
مسجد گذشته اند سلطان مذکور ایشان را همین جا گذاشته روی بمنزلی که نشان داده بودند آورد و قرآن در
در طاق نهاد و کتب دیگر در مواعظ و رقالمق و مالی و ر ناحیه بیت نهاده که صرف فقرا میگردند و حصیری در
حل خوابگاه ایشان افتاده سلطان شهید حصیر را برداشت سردابه و دید که بصوب حجره بنوی صلعم حاضر نموده اند
و چاسی دیگر در یک ناحیه آن کنده تا حاکما را در وی بیندازند و بروستی دیگر دو بنان پوست داشته اند که بنجا

پرسیدند و در میان شب نواتی بقیع برده می انداختند بعد از تهدیدات بلیغ و تعذیبات شدید کشف حال محمود
که ایشان و انصاری اند که انصاری شاعر و در لباس حجاج مختار به با اموال جزیه بمدینه فرستادند تا حیل در وصول بدان
حجره شریفه نمودند با جسده مبارک حضرت سید کائنات گستاخی نمایند در شبیکه این نقب اقرب قبر شریف می رسد
ابرو باران بسیار و رعد و برق صاحب آن سلطان شهید می رسد با سماع این کلام

سلطان را حالتی عظمی
و در آخر روز بسوخت
قبر شریف مستعد باشد قصه
چون ملکات حرمین شریفه زیاد

مادت را کردن زو
ضع
م
مشارت
مامل
مظیم و
مادانالی و انکار
م از قرار ایشان

حطیره عالی بنا کرد
این بلد
کریمه وان بنگ

ایچاهم و محمود ابا ذرا
را به دران مجلس بخشند و لیکن چون بهام هم این بلا در وقت صرف و اختیار این اشرار بود در سرعت و تجلیل آن
مانی و تامل مصلحت وقت افتاد ابو الفتوح را نیز خونی و ضیق بر سر پیدا شد و گفت والله اگر سر من درین مهم رود را
ترم از آنکه دست تعرض بموضع قبر شریف در از کنم و حدیث شب بادی عظیم فرستادند که کوه ارض از صدمه آن حال
بحالی میرفت و دست ترا پالان و اسپانزین مثل گومی میگردد ابو الفتوح مذکور را نیز از مشاهده این حال عبرت و خونی
است و که با خنده حاکم که در دل داشت قدم از ساحت سینه او بیرون نهاد آخر کار او نیز بصدق همت خود
ایسلامت بگذشت از آن غریب منی ملا عده است که محب طبری در ریاض نضیه آورده که قومی از

رفضه حلب پیش امیر مدینه آمدند و اموال جزیه و هدایای غزیره آوردند تا در می در حجره شریفه بکشایند و ابو بکر صدیق
و عمر فاروق را رض اند سپهر بیرون برند امیر مدینه بجلت سوء مذموب محبت دنیا اجابت نمود ایشان را بدان آن
و دو به بواجب حرم شریف گفت که چون این جماعه بیایند در حرام بر آنها کشاده و سی و هر عملیکه در اینجا کنند مانع نیاید
بواب مذکور میگوید که چون نماز عشا گذاردند و در بازار بستند پهل کس با مساجی و مکاتل و شموع و آلات هدم
حضر آمده بر در باب اسلام بایستادند و در بر زمین بکلم امیر در را برایشان کشاده و ادم و بگوشه رفته نشستند
و گریه میکردم که نامه قبایم تمام خواهد شد پس بی ناله بنویز محاذی مبنی شریف فرسیده بودند که تمام ایشان را
بجانب سبب است و او داشتند در عیون که قوین یاوت عنونی است زمین شرو برد امیر حسین و بر او تظلم

یسبیل و ادمن او دیتة اسحجاز بالنار قضیبی اعناق الابل برهنه نورالدین سید علی سمهودی در تاریخ مدینه گفته این نار در مدینه
ظاهر شد و شهرت او بجد تو اتر رسید و پیش از وی زلازل هولناک واقع شد و اهل مدینه از آن سخت ترسیدند و التجار بسو
خدا صلعم پروند ابتدا زلزله در مدینه غرة جمادى الاخری و آخر جمادى الاولى سنه اربع و خمسين ستايم بود پس دو سال قبل

قتل مستحکم خراب بغداد باشد

ماه با چهارم او ورتکث انچه

سوزون گردید و یوار با حرکت

نیمه روز این نار ظاهر شد و از محل ظهور

در دشت زمین

م

با
خفت
بیلک

از

می مقدار

مذ و پیا و آنچه از

اشی و دو اب شد

سویس گونه بابل مدینه می رسانند

و از مجموع اوس

یکم دوم فراسه گ

چهار فرسنگ

اسحجاز در تاج گدا

بود این متفخر حکمتی با همه سد

حدوث این سدا مانع در آمد ایشان شد با جمله عجایب غرائب این آتش و عظمت ایشان او از حیطه بیان اقلام و موتیبه بسط
کلام خارج است همان مطری که از مورخان مدینه است می آرد که این آتش اسحجاز را میخورد و در اسحجاز از وی اثری نبود
و میگوید شنیدم از بعضی عتقای امیر عزالدین منیف که صاحب سینه بود میگفت امیر مذکور را با شخصی دیگر با استخبار
حوال این نام فرمود ما هر دو سوار قریب آن رفتیم هیچ حرارتی از آن محسوس نماند با آنکه جبال قلاع فرو می برد من تبری
از کتف من فتم و دست بچ

در خط من از استماع این حس و سیرت بر سنده و بانا خوردن او اسحجاز را از آثار تحریم نبوی است که در شان حرم
او و خوب طاعت او بر جمیع مخلوقات در عایت او بایستی بر کافه کائنات فرموده است صلعم و لیکن قسطلانی میگوید که

زاس شدت حرارت آن نماند چکس را مجال فریب و نبود و تا دو تیر انداز امواج حرارت و افواج جهیمت او میرسد و تیر
میگوید که از شخصی که در نقل اخبار و ثوق اعتماد را شاید شنیدم که در وادی سنگی عظیم بود که نصف آن داخل حاک

بود و نصف دیگر خارج نصف خارج آتش فرزه برده بود و چون بنصف داخل رسید منطفی گشت درین روایتی که جلال
مطری آورده است و کلام قسطلانی بطاهر منافاتی نیست سید سمودی علیه الرحمه میگوید کلام قسطلانی اقرب است

اعتبار زیرا که در آن عصر است و حوال فرشته معلوم کرده و اغنا بجمیع اخبار او نموده و کتابی علمی
حبار این نار ضلیف کرده و صدور بیخالت که درین سنگ معانی نمود از ابلغ معجزات حضرت سید کائنات است

جندت بر بیع که همراه بودند گفتند طبیعت بسیار شیعیه شما ای امیر المؤمنین حضرت امیر مکتوبت کرد و تمام که مرد می عابد مجتهد بود
 گفت می پرسم ترا بسوگند کسیکه اگر ام کرد شما این بیت را و خاص کرد که خبر دید بر ابصفت شیعه خود و فرمود شما هم را خبر
 خواهیم داد و نهاد دست خود
 انداکورا الرضا

انصدالخصائل نالین بصواب
 ماعت خود و خاص
 نگاه دارنده اند
 زایشان در رخا رانی
 یک

ست
 چنان
 ایشان را

برابر دارند

شقا میجو بند برای

و پناه میجو بند بوی فکاک گردنها خود

عظای
 سند جباریم

ره القیاند ترا شیدایشان

را خوف و بیم باری ایشان پس گمان میکنی ایشان را بیمار نیستند این چنین بلد در میخت با ایشان عظمت بر شدت سلطان
 رب ایشان تا آنکه پرید و لهای شان و مدبوش گشت عقلمانی ایشان و چون بهوش می آیند ازین حالت مبادرت
 میکنند بسبوی خدا با عمل زکیده راضی نمیشوند برای وی قلیل را و بسیار نمیخواهند برای وی جزیل را پس ایشان اند
 که تنهم میکنند نفوس خود را وی ترسند از عملهای خود حتی بینی یکی را از ایشان در قوت در ۱۰۲۰ و حزم در زمین و ایمان در یقین
 حرم علم و فهم در فقه و علم در حلم و کنیس در قصد و قصد در غنا و تجمل در فقا
 و اعطاء در حق و رفیق در کسب طلب حلال و نشاط در بدی و اعتصام در شهوت نمی فرسدا و را آنچه ندانست آنرا و نمی
 شمارا آنچه کرده است آنرا بطی میکند نفس خود را در عمل و حال آنکه آن از صالح عمل اوست بر وجل با مداوم میکند و شغل او
 ذکر است و شام میکند و نیم او شکر است شب بسر میکند در حذر از خواب غفلت صبح میکند در فرحت از آنچه رسید بوی
 پس گفتا رحمتی برای رغبت در باقی و زناوت در فانی نزدیک کرده است علم را بجل و حلم را بجل و اتم است نشاط و دو
 از کسب و کابلی او نزدیک است اهل و قلیل است زلل او متوقع است اجل خود را خاشع است دل وی رب خود را قانع
 ن نفس می محرز است وین خود را فرو خورنده است غیظ و خشم خویش را در امن است از وی همسایه او آسان است
 کار او محدود است کم او روشن است صبر او بسیار است گرا و نیکند هیچ یکی بر او ترک نیکند هیچ یکی بجای ایشان نر شیعه او دوستداران
 از ماند و با ما اند پس فریاد کرد بجم و بیوش بافتاد و چون او را جنبانیدند یا فتنند که دنیا را گذارشته و با خرت شتافت

ایستاد و ندونمازگذار و بر وی اهدای مومنین سالیانه می بود و درج صاحب نامه بعد از این روایت گفته شد
 وی این کسان اند که آنانکه دانسته نمیشود از دین شان مگر تراشیدن یا کم کردن ریش و تعمیر قدوه به تنباک و
 یکیدن و می و سب کردن شجبه و ...
 و دشنام دادن بامام
 و چه خوش گفته است اما
 اشکال چهارمین اولین آنانکه میر
 فرمودند فرمودند که ایستاد

اندر
 نسأل
 انتهی کلام
 اندور افند
 بدشما
 بجز نصیب
 دو که شیعه دیگر
 ن طائفه رفقند

این لفظ برای
 سنت و جماعت خواندند از تحفه اساعشر استیناس اینست بیوان لرد و سنیان این زمانه هم از فضا اند که مخبر صادق
 علیه الصلوة والسلام از نام نشان آنها اخبار فرموده و این یکی از معجزات نبوت است چه حدیث لفظ رفقند در زمان
 زید بن علی بوده و سالها سال پیش از آن خبر فرموده که سانی **قف** در وجه تنقیب رفقند بر افند و رواقض گفته
 که طائفه پیش از خروج زید بن علی بن حسین علیه السلام پیش امام جعفر صادق رفته از بیعت زید اظهار نمودند و آنجا
 فرمود زید از بهترین قوم ما ... چون در سال هجری اصحاب خود را در باب شریع تاکید فرمود و یوسف
 بن عمر حاکم کوفه این خبر دریافت ... شد در خلال این احوال جمعی از معارف و اعیان کوفه که با زید
 بیعت نموده بودند نزد آنجناب فته در باب تبر از ابو بکر و عمر رضی الله عنهما سخن گفتند زید ازین معنی ابا نموده بر آن
 برده بزرگ شاکفت و آن جماعه رفقند زید کردند یعنی ترک او گرفتند و جمعی قلیل بر بیعت او ثابت ماند از آن رفقند
 لفظ زید است برین مردم و رافضی بر جمیع اطلاق یافت و این حکایت که مستحل است بر سبب تلقیب شیعه غیر زید
 بر افضی در مولفات جمهوری و ... و زیدیه و معتزله و غیره باجمالی و تفصیلی مسطور است
 و قد مستترک از آن سبب حریره تریسیده احمد بن یحیی بن مرتضی الحسینی العلومی طلق بمهدی لدین الله که اما
 زیدیه بود بویت مین و بعضی از افرو و کمال سکاثره تصادف داشت کتابی تالیف کرده ضمیم الحکم کثیر الفوا
 مستحق تین مذسب اسود و فرود و آنرا سوزن را بجامع لذا سبب علماء الامصار نام کرده و باز شرح
 نموده ان کتابت د سپه مجرب است و اسف و آن موسوم است بجایات الافکار و نهایت ان افکار در ان شرح مذکور

الشعاب سید میگوید زید بن سبوی نام زید بن علی علیه السلام جهت آنکه قائل اند با ما است او و متفق اند بر تفصیل علی بر سایر
صی برضی اند غنیمت او و لوبت او با ما است و مقصود میداشند امامت را بعد از حسن و حسین علیهما السلام در ذریت هر دو
و میگویند استحقاق امامت

در آخر وی میگوید

مذکر حدیث کرد

بایقی خواهد بود که بآن

افضه ایست

از
بن

مذودند

سبوی آن

تم و از بیعت

سنگ گوید چون زید

بجز خیر گفتند نیستی تو صاحب رفت امامی

ملف

زید بن

مذودند

سنگ گوید چون زید

ما را امروز پس آنطائفه نامیده شدند رافضه استی کلامه در حافظ ابوسعید حاد از جمله حفاظ حدیث است

کتاب لا انساب شرح نسبت زیدی گوید این نسبت بسبب زید بن علی بن حسین است صبه السلام و جماعه زیدی با و مشهور

اند اما نسبت او مذکور نامیده شدند و ارض بین اسم در زمان او زید را و رضی الله عنه اعتقاد داشت به استانی بکر

و عمر رضی الله عنه و چون غلات شیعه این سخن از او شنیدند راضی کردند و ترک او گرفتند و نامیده شدند

رافضه استی کلامه و حافظ ابوالسجاج مزنی که او نیز از کبار علماء حدیث است در ترجمه زید بن علی از

بن داؤد حرانی روایت میکند که گفت شنیدم عیسی بن یونس راه رفت در بوابت سنی که او را از رافضه زید

سوال کردند اما رافضه پس اول تر رضی ایشان آن بود که آمدند نزد زید بن علی در هنگامیکه خروج کرد و گفتند بوی

بزرگان از ابو بکر و عمر تا ما با تو باشیم زید گفت بلکه دوست میداریم آن برود و او را و تبریک کنیم از کسی که تبریک کند از آن هر دو

پس گفتند ما راضی تو میکنیم پس نامیده شدند رافضه و اما زید پس گفتند دوست میداریم ما ابو بکر و عمر را و تبریک

از کسی که تبریک کند از آنها پس خروج کردند بازید و نامیده شدند زیدیه و نیز صاحب تهذیب الکمال از سدی آورده

که از زید بن علی مدو بیت کرده که گفت الرافضة حربی و حرب ابی فی الدنیا و الآخرة مرقت الرافضة كما مرقت الخوارج

عن علی و امام یافعی در تاریخ خود در حوادث سنه احدی و عشرين و مائة گوید چون خروج کرد زید بطوائف بسیار

نزد او آمدند و گفتند تبرک کن از ابو بکر و عمر تا ما با تو بیعت کنیم زید گفت بلکه تبریک کنیم از کسی که تبریک کند از آنها آنطائفه گفتند

الانی حال التقیة و یحالفهم بعض الزیدیه فی ذلک لہم فی تعدیة الامامة کلام و خلاف کثیر و عند کل تعدیة و توقف متلاذم
و ضبط اتہی لمحضوا اللہ اعلم و بالشدائقة فہو فصل فیستہ
کہ دی رسول خدا

بہ تامل از حدیث
کند

واخر

قبائل

برحق نایا

اتا انکہ مقاتلہ کنند

کہ آنہا رسول خدا

عند احمد نحوہ و فی حدیث ابن مسر

بیت علی
ید سے کذاب

ایشان بحال عرج باشد از جہ احمد الطہانی و اصلہ عند التردد و سہ - - رہبرت پیش قیامت نبی کذاب
از ایشان س اسو عنسہ صاحب و صاحب عامیر یعنی مسیلہ و حدیث ابن عمرست سی کذاب زیادہ گفتم حقیقت نشان ایشان
گفت بیارند شمار سنتی کہ نیستید شمار بران و متغیہ گردانند سنت شمار پس چون ہمینید نہایت رہبر ہمینید زانہ و در
روایتی از عبد اللہ بن عمر نزد طبرانی است بر پانہمیشو ساعت تا انکہ بیرون آیند مقتاد کذاب نحوہ عند ابی یعلی من حدیث
اسر حافظ ابن حجر گفتم سند این ہر دو حدیث ضعیفست و اگر ثابت شود محمول باشد بر مالو نہ بر محمدید و اما محمدید
پس خراج کرد احمد از حذیفہ بسند جدید کہ باشند در امت من کذابان دجالان بست و سفت نقر از انہا چار زن باشند
و بن خانم النبیین ام میست نبی بعد از من گفت این دلالت دارد بر انکہ روایت ثلاثین مجرم بر طریق حیرت مست و سواد
روایت بخاری کہ عن قرب گذستہ بلفظ قریب ثلاثین و محتمل کہ مراد برویت ثلاثین نحوہ یا مدعیان نبوت باشند و تا انکہ
زیادہ برین عدد بودند چنانکہ در روایتی او اکثر آمده و روایت سبعین مراد بان کذابان باشند فقط لکن دعوت کنند
بسوی ضلال مانند غلغلة رافضہ و باطنیہ و حلولیہ و سائر فرق ذعاعہ وغیرہ کہ بالضرورة معلومست کہ دعوت ایشان
بخلاف با جابرہ البنی مسلمست گفت حافظ و سوادوست حدیث علی نزد احمد کہ فرمود علی عبد اللہ بن الکوار کہ تو
از ایشان حال انکہ ابن الکوی ادعا نبوت کرده بلکہ غالی بود در رخص گویم و سوادوست نیز آنچه در حدیث ابن عمرست
و گذشت کہ حقیقت نشان ایشان فرمود بیارند شمار سنتی کہ نیستید شمار بران احادیث و با بجمہ از ایشان سوادوست
بعضا و مسیلہ کذاب صاحب عامیر چنانکہ خبر داد بدان آنحضرت مسلم و گذشت در حدیث ابن الزبیر و قصصہ ایشان

چنانکه بقاعی در راه سوزید و در گریزه امینت که چون آنحضرت مسلم از حجة الوداع برگشت مرخص شد و عاقبت یافت
باز مرخص شد عقیقه بر بدنش موت پس در منزل او از اخبار بیماری آنحضرت با بجا پریدین هر دو کذاب بچه کردند از خود
کردند و بعضی آورندند ...

پس چون آمدند
دانستند
صاحب سوسو غنسی در مدح
از راه ...

پس چون آمدند
دانستند
صاحب سوسو غنسی در مدح
از راه ...

در این وقت
در این وقت

در این وقت
در این وقت

در این وقت
در این وقت

در این وقت
در این وقت

در این وقت
در این وقت

در این وقت
در این وقت

در این وقت
در این وقت

در این وقت
در این وقت

در این وقت
در این وقت

در این وقت
در این وقت

در این وقت
در این وقت

در این وقت
در این وقت

در این وقت
در این وقت

در این وقت
در این وقت

در این وقت
در این وقت

در این وقت
در این وقت

در این وقت
در این وقت

تکدرین و الشارمین تمنحین باسک فی الماء و ذنبک فی الطین و گفته الضیل الضیل له خرطوم طویل ان ذنک من خلق ربنا
ابجلیل و گویند از ان طعون بعضه ... خلاف مدعای او اگر یکی را بدرازی عمر
و عامی که ...

بحضرت سید المرسلین صلعم
ز شهنشاه بخترون

هیبا بن عباوه
عمادت بود
نا...

بود

و احو

بعده

رضی الله

صحا بهم بسیار

انهاست ابن صیا و اگر گوئیم در

مدتی

کرد

بین منجمه

بیده و بیدر ...

این حجر رحمة الله تعالی و رستخ الباری ترجیح و در دین ...

دربنی اسد که ناحیه بیت از خیره و عطفان مددوی آوردند دعوتی کردند و پسترتوبه نمود و بر گردید بسوی

اسلام کذا قال فی فتح الباری لکن ترو این عساکر از چند طریق چند است که بیرون آمدی در عهد بنی مسلمه و شمرت

ضاربین زور را بروی فرستاد و اینها طلیحه را ترسانیدند بعد خبر موت ...

و خبرش پرید برین تقدیر خروج وی در زمان ابو بکر باشد تا بر استظار ...

سویدین بر بوع در فرسان تغلب تمام قبلیه تمیم بر نصرت وی بجنبست ...

بن قیس و حارث بن بدر و نظرا ایشان و درین باب عطا بن حاجب ...

انبیاء الناس ذکر انا الخریض وی در ایشان قتل بسیار کرده قصد میامه نمود چون سیله این خبر دریافت تنگ بل

شده متحصن گشت لشکرهای سجاح محاصره وی نمود سیله از وجوه قوم خود درین باب استشاره کرد و می گفت

در تسلیم امر بوی شد گفت در کار خود نظری میکنم بعد کس را نزد سجاح فرستاد و گفت اما بعد سپش و دانم

و می و بر من چی میچاوس نکنیم آنرا که بر ما نازل شده و هر که غالب بد صاحب در پیروی دیگری بکنند وی قبول کرد

پس قبلا از چرمی بزدند و عود مندی سوختند و گفت سیله بسیار کنید از برای وی خوشبورا زیرا که زن

چون بو میکند خوشبورا یاد می آرد جماع را چون سجاح بقبه آمد و او را از آنچه بروی فرود آمده بود پرسید

گفت انم ترا ای ربک کیف فعل با سحلی اخرج منها نسمة تسع من جن صفاف وحشی دانات و ایی و انما ...

گفت دیگر چه گفت الم تر ان الله خلقنا افواجا وجعل النساء لنا اذوا باجا لو لم يفرق بين الايالا جوا ونخرج منهن اذا شئنا اخرجنا
سجل بخند بيسيله اين ابیات انشا و کرد و الا قومی الی المنجوع فقد بی تک المصنوع فان شئت فرشتاک
وان شئت علی اربع وان شئت رثا

ایر فاست گفت مثل
خاستگاری من بسوی

ان شاء الله
پاشعری گفته اند

باب
عبد

من شمارا
موم فرموده است

شماره اول
شماره اول

دوی دجال کلسر
دوست دی رواه ابن خزیمه

ساکم والطبرانی و مرویست از اسامه بن برون ایند از لقیف سه سن کذاب زیال و مبیرواه ابو نعیم بن حماد و در روایت
ت بیرون آید از ثقیف کذاب مبیرواه اندر کذاب مختار بن عبید ثقفی است و مراد مبیرواه حاج بن یوسف و بیرون آمد

تنبی شاعر مشهور پسترتو به کرد و بیرون آمد جماعتی در زمین بنی العباس از ایشان است بهیو که در ایام معتد باشد
زوج کرده دوی قائم فتنه زنج بود لعنت الله علیه عراق را نباه نموده دال رسول را خوار گردانیده و اشاره

بحوال دوی در آخرین با خج اید آمد دعوی وی آن بود که دوی را بسوی خلق فرستادند لیکن رسالت را رد کرد
دوی مطلع است بر مخیبات و بیرون آمد در رفت مکتفی با نشیجی ر کرد ویه قرمطی و بعد از وی برادرش حسین در

روی خود خالی ظاهر کرد و گمان نمود که این آیه است پسترا بن عم دوی عیسی بن مبرویه گمان کرد که مراد از سوره قرآن
از مردمی است و غلام مصوق خود را ملقب بنور کرده بر ملک شام غالب و بسیار تباهی و خرابی کرد و مردم

در حق وی بر بنا بر بد دعا کرد ندتا آنکه گشته شد لعنة الله تعالی و بیرون آمد در زمانه مقتدر ابو طاهر قرمطی که حجر است
از کعبه برکنده برد و بنذی از حال وی گزشت و بیرون آمد در خلافت راضی بالله محمد بن علی الشلمغانی معروف

با بن ابی العراق و از وی چنان شیوع یافت که مدعی الوهیت است و زنده میکند مرده را پس با جماعتی از اصحاب
خود مقتول و مصلوب گردید و ظاهر شد در خلافت مطیع بالله قومی از تناسخیه و در ایشان جوانی بود که گمان میکرد
که روح سیلیه سلام در وی انتقال کرده و زن وی انتقال روح فاطمه زهرا علیهما السلام در خود گمان مینمود
و دیگری دعوی کرده که و سه همبریل است چون او را زد و کوب کرد زنده پناه با تمام بسوی اهل بیت برد معالده

حکم کرد که رایش کنند و ظاهر شد در خلافت مستظهر در سنده تسبیح و تسبیح و اربعه مودی بنواچی نهادند و ی کرد
نبوت را و خلقی تابع او شده پس او را گرفتار کرده بکشتند و جماعتی دیگر در مغرب غیره طریح کرد از مردان و زنان
و در ایشان مودی بود که

نما بعدی اخبار است از مودی یعنی

احتمالی سسی باین اسم پی

بنام ابو جعفر

بنام سسی

بنام بعد از

لا...

انجی

گرفتار

الف بحیر

کرده نامش دین

دین محمد و امت مومنان

س در

ی احداث

توی در

یست شیاطین ی بنو

که فراتر از بسوی ندب می دعوت میکردند و علم اسکا دور...
خراب کرد الوالفضل شاه اکبر را به در آستانه گشته و از ایشان کسی است که دعوی صحابیت کرده و گفته که آنحضرت صلوات
و بدو ام مانند عمر مشهور در سنه و شک نیست که هر چه بدان حضرت مسلم خبر داده صدق و درین واقع است
گویم حافظ این حجر در صابیه ذکر در سنه کرده و گفته که ظهور او بر سر قرن سادس بود و دعوی صحبت کرد و جمعی
از وی روایت نمودند لیکن فکر او در تقدیم در کتب صحابه و غیر ایشان یافتند اما ذسی در تجرید ذکر وی کرده و گفته
رن الهمد شیخ ظاهر بعد الاستمانه بالثقی و ادعی الصحیبه فیسمع منه ابجهاال و لا وجود له بل اختلق اسمه بعد الکنزین اما ذکر
تجی کا ذکر ابو موسی سر نابل الهمدی بل بنو البلیس للعین قد را می البنی مسلم و سمع منه و هم در میزان ذکرش نموده
و گفته رتن الهمد و ما ادراک مارتن شیخ و جال بلاریب ظهر بعد الاستمانه فادعی الصحیبه و الصحابه لا یکنه لبون و بذاجری علی
در سوره و قد العنت فی امره جزو و قد قیل ان مات ستمه اتینین و ثلاثین و ستمایه و مع کونه کذا با فقد کذبوا علیه جمله کبره
من اسم الکذب الحال قلت و زعم الاربلی انه سمع منه بعد ذلک فی ۶۵۵ ثم قال الذهبی و اظن ان بنده استخافات من وضع
بذال ابجهاال موسی بن علی او صنعها له من اختلق ذکر رتن و بهوشی لم یخلق و لمن صحنا وجوده و ظهوره بعد ستمه ستانه
فبوا ما شیطان تبدی فی صورۃ البشر فادعی الصحیبه و طول العمر المفرط و اقتری هذه الطامات و اما شیخ ضال لنفسه
بیتانی جنیم بکذب علی رسول الله صلعم و لو نسبت هذه الاخبار لبعض السلف لکان یبغی لنا ان ننزله عنها فضلا

عن سید البشر لکن بازال عوام الصوفیہ بیرون الواسیات و اسناد فیہ مذاکا شغری و الطیبی موسی بن محلی و رتن

لا سلسلہ الذہب ثم قال لذہبی و لعمری ما یصدق لصحبتہ رتن بالامن یومن بوجود محمد بن الحسن فی السرد اب ثم بجزء

الدنیا او یومن بر حجتہ علی و هو لا لا ۴۰۰ فی عا ۱۰۰ آخرین ای البنی صلیم موتا ابو الطغیل

عالمین و ائمة و شہداء فان علی راہ ماہ سستہ منہا

لا یقی تم و بہ الار

بجہا قضاہ

بجوہر العقول و لیس انشراح فیہ و

مدی الوعد

ن لعین و یوم

ن بلاد البند

دہ نقلت ہو تم بجز

نی اشتہر و لو کان

صا و قال است

اوائل السابعة صیل

موجب ثبوت دعوی او نمیت و مخالفت روایات خرافات او باروایات صحابہ بر بیان ساطع کذب و مست ظاہر انست

کہ مردی سحر کافر ہندی بود طول عمر خود را وجہ اسباب زرق خود ساختہ باین دعوی دروغ پرور خستہ و لیس فرک بن لصبیہ

فی ورود و لا صدق و اللہ اعلم در سیر المتاخرین گفتہ یابارتن پور نصیر تیر ثوی کنیت ابو الرضا در زمان جاہلیت در تبرندہ

بزا و بجز زشد و پیغمبر را دریافت و جہان نوردید ہند باز گردید بسیاری گذارودہ پذیرفتہ و برخی از داز عمری گفتہائی

اورا باور نکردند در سال ہفصد ہجرت تبرندہ فرود شد و ہما نجایا سو و شیخ ابن حجر عسقلانی و مجدالدین فیروز آبادی و

شیخ علاء الدولہ سمنانی و خواجہ محمد یارسا و بسیاری نیکوان پذیرندہ دستایش گراؤند نتی گویم نسبت قبول و حجت

رتن بجافظ ابن حجر غلط محض است کما یلوح مما سبق و مجدالدین قائل وجود اہمیت نہ صحابیت او و سخن صوفیہ در ہجو مقام

در خود نیز بیان نمائست شیخ علامہ عبدالرحیم بن ابو بکر مشفق معروف بچو بری رحرا کتابت مسمی بہ کتاب المختار فی کشف

ار سہار شتمل بر نسی فصل و ہر فصل محتوی بر چند باب وی بکشف اسرار مدعیان نبوت کاذبہ و مشیت و و اعظین و سہا

و ہو و بنی ساسان اصحاب کیمیاگران و عطارین و اصحاب مطالبیہ و مخین اطباء و قلعین و و اضراس و صباغ

خیل و بنی لا عین بنار ممنوع از حرق و ارباب شعبذہ و اعمال جوہریہ و صیارف و اہل صنائع و لصوص و سنوا

و مردان جزایان ہنداختہ و مکرو حیل الی مراد بین ساختہ و تمجید مدعیان نبوت اسحق اخرس را ذکر کردہ و گفتہ کہ وی در

مذہبان رتیزہ رفت سفلح ظاہر شدہ و دعوی نبوت کردہ و خلق کثیر تابع او شد و بر بصرہ و عمان و غیرہ بلاد منتخب

گردد و امر او مستعمل شد تا آنکه گشته شد هنوز در عمان بقیه اتباع او موجود اند و فارس بن یحیی سا باطلی در خلافت معز
 در بلده تنیس عی نبوت شد و سلوک مسلک عیسی بن مریم علیها السلام کرد و احیاء اموات و ابرار ابرص را بخدمت داعی
 بشعبه معجزه خود گردانید

شد و زفا را گمان
 شد تا آنکه بمردمان
 نامی نامی شد در
 را احدی کرد

ج

قاری

سرفیاح

المختار و کان

یخفون الاسباب

محقق گفته کان الحسین بن منصور اصفهانی

ل

عاج

بوالفدا در

یابو و یحیدر معلوم

در اسم علیها مکتوب قل هو الله احد و یسبها در اسم القدرة و یخیر الناس بها هود و صنعود فی بیوتهم و یتکلم بان فی ضمائرهم فاستقر
 به خلق کثیر و اعتقد و افیده اکحول و اختلف الناس فیها کما اختلفوا فی امسیح فمن قال ان دخل فی حیز البهی و من قال انه ولی
 و یظهر منه کراماته من قال انه مشعبد و مشکون و مساحد و کذاب لدن من المقدرین فقد فخرت لاف سوط ثم قتل و احرق
 بالنار و نصب اسم بغداد و اتهمی بخیاال میگذرد که شیخ الاسلام ابن تیمیه رحم نیز او را از اصحاب سحر و شعبده شمرده و گفته
 نادان از مشایخ او را در اولیاد داشته اند و بربت منافق در کتب خود پرده خفته و الله اعلم بحالهم و آنکه با بجهت آنچه
 صلح اخبار بوجود و جالین کذا بین درین امت فرموده بود و واقع شد و عدد دست و بخت تمام شده یا تمام شود
 درین زمانه بجهت برطانیه بعد از شکست ابحری سید احمد خان نام مردی کشمیری الاصل بلی الموطن که پیشتر صدیق
 بعد صد العبد بود بود و احوال بخیاال بکس نمی شربت دارد و موجود است بخیریه گردیده از وجود ملائکه و شیاطین و
 جنات انکار دارد و استغراق را در اسلام منکرت و بخت ذیباخ نصاری و اختیار شعائر و شعار و آثار ایشان
 و یا کل و مشارب و مطاعم و مناکح و جزآن قائل و بخت او درین لوب با علماء اسلام در پیش مولوسی بدار العی و بختی
 درین معامه با طرف شده و او تحقیق مسائل اسلامی میدهد و ایرادها را با دلها طبع از هم می پاشند از می
 کل فرعون موسی فصل بیست یکم و انا بجملة من استفتح بیت المقدس از عوف بن مالک مرغون آمده که
 بیست و نهمین از ساعت ششم چیز را موت من و منفتح بیت المقدس بخود را شاعر گفته است و می دو مار بوده که

در زمین کرد ایوب بیه پروست سلطان صلاح الدین یوسف بن ایوب ملک ناصر این از اعظم فتوح اسلام بود و چون
 وی بمرد بعضی از اولاد وی بیت المقدس را باز بنصاری سپردند پسر حفید وی ملک ناصر را از آن نظر نیلان ستر
 گرفت بعضی از شعر او درین باب گفته اند - *قصه به عاده* است نه بارت مثلا سائر اذ اغدا بالکفر
 پیغمبر طهاران یحیی الشها
 گفته فرمود آنحضرت صلوات
 انگریز و دیگر
 بر دو خیر در زمانه عمر شد و آنرا بخوار

او
 عجز
 انکه فکر
 حجت
 مرا حاکم

ت کردند اموا
 می را که قبول کند
 ساکن خود طبرانی از

کنده
 در آن

فرس روم
 اثر او واقع شود
 سمه رضی الله عنه

در سنه دو صد و هجدهم در خلافت متوکل نقل کرده که روان شد کوهی که بروی کشتکاری نابود تا آنکه آمد در
 زراعت دیگران و در سنه سه صد در خلافت مقتدر کوهی در دینور زمین فرو رفت و از زیر وی آبی بسیار بر آمد که
 دیهات را طوق کرد و آنرا بنجد وقوع حسف است که بار از ام سلمه آمده که باشد بعد از من حسف بمشرق و حسف بمغرب
 حسف در جزیره عرب گفته شد حسف شود زمین و در وی نیکی کاران باشند فرمود آری و قتی که بسیار کنند اهل آن
 خفت را رواه الطبرانی و از خدیجه بن اسید رضی الله عنه آمده که بر آمد بر ما رسول خدا مسلم و ما ذکر میکردیم ساعت یا
 پس گفت بر پا میشو قیامت تا آنکه بیندیش از وی ده نشان و ذکر فرمود منجمه آن است حسف یکی در مشرق و یکی
 در مغرب دیگر در جزیره عرب رواه استه الالبخاری در شانده گفته این بر سه حنوف واقع شده چه در خلافت سلیمان
 بن عبد الملک بن بهیره بوی نوشت که در بخارا وقت صبح آوازی عظیم از آسمان صوتی همچو صد قاصف شنیده شد که
 از آن جمله با اسقاط حمل کردند چون نظر کردند در آسمان تنگانی عظیم بود و از آن فرجه اشخاص بزرگ جسم فرو دادند
 که سرهای شان در آسمان بود و پاناب زمین و گوینده میگفت ای اهل ارض عبرت گیرید و ای اهل آسمان این منوع علی
 فرشته است که نافرمانی کرد خدا را پس معذب شد چون روز روشن شد مردم در آن موضع آمدند دیدند که حسف
 عظیم بود و دست که بر زمین است از وی دغان سیاه می بر آید قاضی بخارا این واقعه را از چهل کس بیاید ثبوت
 رسانیده نه سوره که حبل الله متوکلین قصه نظرت بقوله تعالی لا یعصون الله امرهم و یفعلون

یا لولون کن تجویز میکند از آفتاب و باروت و انشد تعالی قادر است بر هر چیزی آتشی گویم قول تعالی با اعتبار غالب و

اکثر است نه اندک و هر چه در این باب باشد از انچه در این باب است

در این باب است

آنکه در این باب است

نت و بعضی تا این می رسد

یا در اولی و می لرزد

انتهای مرد

از آن است

ولو

آب

شدند و تر

بر پانمی شود قیا

هر ج یعنی قتل روانه

بیاید

هم باشد در است

در جهت برای متقیان جهت است

من رجتم هلاک شوند در وی ده هزار بس هر

سومانی عذابهای کافران و تحقیق واقع شد در خلافت استوکل در سنه دو صد و سی و دو هجری زلزله هولناک در دمشق

که یقیناً از صد مده وی خانه ها و هلاک شد زیر آن خلق بسیار و در آن شدین زلزله نماند هیچ کس زنده نماند و

پاک بسخت آزاده مومل و گویند پنجاه هزار از ایشان مومل هلاک شدند و واقع شد زلزله نفیسه در قوس و اعمال و در وی

و خراسان نیساپور و طبرستان و صهبان و پاره یا و مشد کوه با و بشکافت زمین بقدر آنکه مردی در آن میتواند در آن و در میان

این هر دو زلزله فاصله ده سال شد زیرا که در سنه دو صد و چهل و دو واقع شده و همچنین در سنه چهل و پنج زلزله با عا

شد و شهربان و قلعه با و پل از صد مده وی ویران گردید و در آنجا که کوهی در دریا افتاد و در خلافت معتقد در سنه

دو صد و هشتاد و هجری در ویل چنان زلزله عظیم پیدا شد که طایفه بلند منهدم گردید و شمار کسانیکه آنها را از زیر مردم برداشتند

بیکصد هزار و پنجاه هزار کس رسید و در سنه چهار صد و شصت در طرز زلزله نماند و شهر را تباه گردانید تا آنکه آب از

سرچاه ناره آن گشت و بست و پنجاه کس از صد مده آن جان دادند و دریا ساحل خود را گذاشته و در تر رفت بقدر

مسیرت یک یوم مردم بر زمین دریا فرو آمده اتفاق میگردند ناگهان آب یا برایشان برگردید و هلاک ساخت و

در سنه پانصد و چهل و چهار زلزله عظیم آمد و بغداد قریب بار موج زد و از صد مده آن کوهی در جلوان پاره گشت

و در سنه پانصد و نود و هفت زلزله بزرگ بمصر و جزیره و شام افتاد و ناکن کثیره را ویران ساخت و قلع متعلق

از جاناتی آنها برانداخت و در سنه پانصد و پنجاه و دو زلزله عظیم در شام و حلب و شیراز و آنجا که و طر بلخ ظاهر

گشت و خلق کثیر را بلاک گردانید تا آنکه معلی در بلده حماة از مکتب برخواست چون عود کرد و دید که مکتب کو در کان افتاده
 و همه یار و ندو و پیچکی نیامد که از وی حال پرسند و می پرسیدند که پدران آنها نیز در آن بلاک شدند و در شیراز همگنان
 بلاک شدند و جز زنی و خادج بهیجا
 در خانه از آن بیوت بیتی
 صحاح و صحیحین
 این خلقی کثیر صاحب مائة الزمان
 شد همه بدست

آن بیا
 و بقتاد
 یکیز او شاد
 یکیز او بقتاد
 مستحق گردید بعد
 پس التذاریت این است بعرف

زلزال عظام و رجفات که در کتب تواریخ ذکرش کرده اند و اما زلزال صغار پس بیرون از شمار اند و همیشه در اقطار
 واقع درین تریب می بنواح مصر و هند در اخبارات مطبوعه خبر زلزال مسعود شد ضبط آن همه بقید تواریخ و سنوات
 درازی میخورد و فیما ذکرنا کفایت لمن اعتبر و آنرا بجمعه مسخ و قذف از ابن عمر رضی الله عنهما مرفوعاً مرویست که باشد در امت
 من حسف و مسخ و قذف رواه احمد و مسلم و اسحاق کم و از ابن مسعود رضی الله عنه آمده که پیش از قیامت مسخ و حسف و قذف
 ست رواه ابن ماجه و ابان امام آمده شب کنند اقوام از امت من بر اکل و لیس و لعین از صبح کنند در حالیکه بوزن و نحو
 رواه الطبرانی و از عایشه است رضی الله عنها که باشد در آخر این امت حسف و مسخ و قذف گفته شد ای رسول خدا صلعم
 آیا بلاک شویم و در احوالمان اندر مودت می چون بسیار شوخت رواه الترمذی و مرویست از عبدالرحمن بن صهیب
 عن ابیه که پانزده ساعت تا آنکه حسف کرده شوند قائل و گفته شود کدام باقی ماند از بنی فلان رواه احمد و البیہقی
 و ابن قانع و الطبرانی و اسحاق کم و غیر هم و از ابن عمر است که باشد درین امت حسف و مسخ و قذف رواه الطبرانی و ابن ماجه
 اما حسف پس گذشت و اما مسخ پس واقع شد در اشخاص چند چه بصحت رسیده از غیر واحد که در زمین قاطیة مصر کسانی چند
 جمع میشدند و در مدینه روز عاشورا در قبه عباس سبت میکردند شیخین صحابہ را پس آمد مردی و گفت کیست که بخوراند
 مراد صحبت ابو بکر شیخی از انجاء بیرون آمد و گفت بیا همراه من بر داوران بخانند و مرید زبان او را در نهاد بر دست می
 و گفت این در صحبت ابی بکر است آن مرد بمسجد آنحضرت صلعم آمد و بر آنحضرت و شیخین سلام داد و برگشت زبان می در دست
 می است پس نشست غلین نزدیک و از او مسجد و غلبه کرد بروی خواب دید آنحضرت را در منام و همراه وی است

۱
 ۲
 ۳
 ۴
 ۵
 ۶
 ۷
 ۸
 ۹
 ۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰